

مفاهیم شعر تازی در سایه غزلیات حافظ

مهدی ممتحن*

چکیده

معمولاً تحلیلگران ادبیات تطبیقی دادوستدهای ادبی را در پژوهش‌های سنجشی کاملاً لمس می‌کنند، و به‌طور کلی، این پژوهشگران، ارتباط با زبان‌های گوناگون و متون زبان مبدأ را ترجیح می‌دهند و در نتیجه‌گیری‌های ترجمه‌شده با دیده تمسک و تردید می‌نگرند.

در این میان، شاهد آن بوده‌ایم که شعرای پارسی‌سرای غالباً با متأثر شدن از زبانی دیگر، اندیشه‌های خود را در آن قالب و سبک می‌سرایند؛ و از آنجاکه زبان مورد توجه آن زمان، عربی بوده، شعرا با وزن‌ها و بحور آن آشنا شدند و قصاید و غزل‌های زیبایی سرودند و این مایه مباهات ادب پارسی است که بدانیم حافظ و سعدی از این قاعده مستثنا نبوده و از همین سبک ملمات تا تک‌بیتی با یک مطلع اقتباس و تضمین کرده‌اند و با بهره‌گیری از نماد مذهبی و اسلامی و مفاهیم اخلاقی، ابیاتی خاص سرودند که نمونه‌هایی از آنها را به بررسی می‌گذاریم.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، حافظ، متنی، بوسیری، ادب پارسی.

پیشتازان تأثیر و تأثر از ادب تازی

شاید گروهی تصور کنند فقط منوچهری از شعر شعرای عرب اطلاع کامل داشته و بر این منوال قصایدی سروده و از گروه بسیاری از شعرای تازی در چکامه‌های خود نام برده که این خود نشان‌دهنده تضمین شعر عرب در سروده‌های او است، مانند ابیات زیر:

ما همه بر نظم و شعر و قافیه نوحه کنیم
 نه بر اطلال و دیار و نه وحوش و نه ظبی
 بونؤاس و بوحداد^۱ و بوملیک ابن‌البشیر^۲
 بودواد و بن‌دُرید و ابن‌أحمر یافتی
 آنکه گفته است «أذنتنا» آنکه گفت «الذاهبین»
 آنکه گفت «السیف أصدق» آنکه گفت «أبلی الهوی»
 بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل
 آنکه از ولوالج آمد آنکه آمد ازهری
 از حکیمان خراسان، کوشهید و رودکی
 بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی
 گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ
 شعر حسان بن‌ثابت کی شنیدی مصطفی^۳
 ور عطادادن به شعر شاعران بودی فسوس
 أحمد مُرسل ندادی کعب را هدیه ردی

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۳۱)

و این اندیشه صحیح نیست که تازی‌گویی و اقتباس و تضمین از آنان به این شاعر اختصاص دارد؛ بلکه تمامی شاعران علاوه بر اینکه از زبان و ادبیات و عروض شعر عرب آگاهی کامل داشتند، از فنون و بلاغت و معانی بیان و نحو و عروض نیز مطلع بودند و هرکدام در نوع خود شرایط خاصی داشتند. نظامی برای این‌گونه شعرا ضوابط خاصی تعیین

۱. «بوحداد» همان «بوخراش» است.

۲. «ابن‌البشیر» همان ابن‌البشیر است.

۳. «مصطفی» کنایه از پیامبر گرامی (ص) است.

کرده، آن گونه که ابن قتیبه برای شعرای عرب قدم و معاصر شریطی را مشخص کرده است. انگیزه منوچهری در تفاخر پیش از دیگران به دانستن زبان و ادب عربی، این است که وی در دامغان می‌زیسته و این شهر در تصرف دیلمیان بوده است، و این گروه از سیاستمداران در ترویج و تبلیغ زبان عربی اصرار می‌ورزیدند، و به رواج زبان پارسی بی‌توجه بودند.

دو دانشمند معروف و گراند، ابن العمید و صاحب‌بن‌العباد^(۱)، به اندازه‌ای در زبان عربی و بلاغت و ادبیات آن تسلط داشتند که کمتر کسی متوجه می‌شد آن دو ایرانی هستند. آنان در انشا و نگارش، زبانزد عام و خاص بودند.

اکثر شعرای دوران غزنوی به زبان عربی تسلط داشتند. شاعر دیگر عصر غزنوی، عنصری بود که وی نیز مضامین بسیاری از ابوتام و ابوطیب متنبی اقتباس کرده است؛ از جمله مضمون ابوتام درباره فتح روم، با مطلع زیر:

السيفُ أصدقُ أنباءٍ من الكتبِ في حده الحدبين الجدِّ واللعبِ
والحلمِ في شهب الأرماعِ لامعةً بين الخميسين لافي السبعة الشهبِ

(ابوتام، ۱۹۸۱ م: ۲۲)

عنصری همین مضمون را در قالبی خاص بیان کرده است:

چنین بماند ز شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
به تیغ شاه نگر نامه گذشته بخوان که راستگوی تراز نامه تیغ او صدبار

(عنصری، ۱۳۶۷: ۷۳)

از دیگر شعرای متأثر از ادبیات عرب، می‌توان از حافظ و سعدی نام برد که هر کدام در جای خود قصاید و غزلیات زیبایی سروده‌اند که با تغییراتی چند متأثر از زبان و ادبیات شعرای عرب است، به‌ویژه در مفاهیم قرآنی و حدیث و صفت‌های ادبی و اغراض متنوع شعری.

تأثیر حافظ از آیات شریفه قرآنی

حافظ همانند دیگر شعرا، در بسیاری از اشعار و غزل‌های خود از مفاهیم قرآنی متأثر شده و آنها را معیاری خاص برای خود قرار داده که در هر کدام از آنها مضمون قرآنی نهفته

است.

حافظ در یکی از غزل‌های خود دربارهٔ روز ازل و آفرینش جهان چنین می‌فرماید:
مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمان‌کشی شهره شدم روز الست
(حافظ، ۱۳۶۷: ج ۱، غزل ۲۴۳)

یعنی از من مست، رعایت عهد و پیمانی را که از روز نخست خلقت برای طاعت و عبادت میان خالق و مخلوق منعقد شده است، توقع نداشته باش؛ زیرا از همان روز خلقت، به باده‌نوشی شهرت داشته‌ام. حافظ مضمون این بیت را از سورهٔ مبارکهٔ اعراف (آیهٔ ۱۷۲) اقتباس کرده است:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ،
قَالُوا بَلَىٰ سَهَدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

ای رسول خدا! هنگامی که پروردگار تو را آفرید، آنها را بر خود گواه ساخت که پروردگار شما نیستیم؟ همه گفتند: بلی، شهادت می‌دهیم، و ما می‌دانیم که در غفلت به سر برده‌ایم.

حافظ در غزلی دیگر می‌فرماید:

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

(همان، غزل ۷۲)

و این بیت برگرفته از آیهٔ کریمهٔ زیر است:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... (حمد/۵۶)

مفهوم بیت: ما به طریق عرفان می‌رویم و این راه مستقیم و بدون انحراف است و در این راه، هر چه پیش آید، خوش آید؛ زیرا خداوند سالک را به راه راست هدایت کرده است.
حافظ در غزلی دیگر از غزل‌های دلنشین خود می‌فرماید:

هر گل نو ز گلرخی یاد همی کند ولی گوش سخن شنو کجا و دیدهٔ اعتبار کو

(همان، غزل ۴۱۱)

و این بیت، برگرفته از آیهٔ ۳ سورهٔ مبارکهٔ حشر است:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

اوست که کافران را از اهل کتاب متمایز کرده... و ای بینندگان و دانایان! از این همه علم خداوند و رسیدگی به امور بندگان عبرت بگیرید.

حافظ در غزلی دیگر، با اقتباس از قرآن کریم می‌فرماید:

با چنین گنج که شد خازن آن روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم
(همان، غزل ۳۶۴)

و این همان مضمون آیه‌های ۱۹۳-۱۹۴ سوره مبارکه شعراء است:

وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.

و این قرآن است که به حقیقت، جبرئیل روح‌الامین آن را نازل کرده است.

«گنج» به قرینه «روح‌الامین»، اشاره به «قرآن کریم» است که نام دیگر جبرئیل است و لقب «امین» بدین مضمون است که وی آیات را بدون تعبیر بر پیامبر (ص) نازل کرده است. ناصر خسرو با همین مفهوم سروده است:

صد چون مسیح زنده ز انفاسش روح‌الامین تجلی پندارش

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۲۰۹)

یعنی با این گنج گرانقدر قرآن که در سینه دارم، به در خانه تو به گدایی آمده‌ام.

حافظ در غزلی زیبا می‌سراید:

حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند و این یکادا بخوانید و در فراز کنید

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۳۶۷) غزل (۲۴۱)

یعنی حضور و جمعیت خاطری که درخور انس است، وجود دارد و دوستان دور هم جمع شده‌اند؛ «و این یکادا» بخوانید.

که برگرفته از آیه ۵۲ سوره مبارکه قلم است:

وَ إِن يَكَادُ الْذِينَ كَفَرُوا لَيَبْزُقُونَكَ أَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ...

ای رسول خدا! نزدیک بود که کافران با چشمان بد چشم‌زخمت زنند که چون آیات قرآن بشنوند، گویند که این شخصی دیوانه است...

حافظ در غزلی دیگر با استفاده از مضمون آیه ۳۳ سوره مبارکه انعام می‌سراید:

در این مقام مجازی به جز پیاله مگیر در این سراچه بازیچه غیر عتیق مبار

(همان، غزل ۲۶۰)

یعنی در این دنیای مجازی، جز پیاله شراب چیز دیگری مگیر و جز عشقبازی کاری
مکن.

وَمَا الْخَيْوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ...

مفاهیم قرآنی بسیار دیگری وجود دارد که حافظ از آنها اقتباس کرده و در ابیات خود
آورده است که هر کدام به نوبه خود بحثی گسترده می‌طلبد که در مقاله حاضر نمی‌گنجد.

ظاهربینی و قضاوت سطحی

حافظ در باب حکمت و مفاهیم اخلاقی، ابیاتی بس زیبا و دلنشین دارد که از شعرای عرب
اقتباس و تضمین کرده است؛ از جمله درباره زاهر بینی و قضاوت به ظاهر می‌فرماید:

به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام خون دل عکس برون می‌دهد از رخسارم
پرده مطربم از دست برون خواهد بُرد آه اگر زآنکه درین پرده نباشد بارم
(همان، غزل ۳۲۲)

یعنی تصور مکن که سرخی روی من بر اثر خوشحالی و شادی است؛ زیرا مانند جام،
عکس خون دلم بر چهره‌ام ظاهر می‌شود.

یا با مفهومی دیگر می‌فرماید: آنچنان که سطح جام، سرخی شراب درون خود را منعکس
می‌کند، رخسارم خون دلم را منعکس کرده است؛ پس دریاب که سرخی رخسارم بر اثر غم
و اندوه و خون دل خوردن است و هرگز تصوّر مکن که سرخی چهره از شادی و سرور است.
حافظ این مفهوم را از سروده‌های ابوالفتح بستی^(۳) تضمین کرده است که در ابیاتی زیبا
و حکمت‌آمیز چنین می‌سراید:

و قد یلبسُ المرءُ حزناً ثیاباً و من دونه حاله مضنیه
کمن یکشی خده حمره و علته ورم فی الرئه

(عمر فروخ، ۱۹۷۹م: ج ۳، ص ۵۰)

بسیاری از انسان‌ها ممکن است لباسی بس زیبا و ابریشم‌گونه بر تن داشته باشند،
درحالی‌که درونشان انباشته از غم و اندوه و بیماری باشد و صورت رنگ‌پریده خود را با

سرخاب سرخ کنند.

حافظ همین مضمون را در غزل خود با تضمین از بستی به نظم درآورده است.

تلاش برای امرار معاش در زندگی

روایت شده است که روزی به هارون الرشید نامه‌ای رسید. یحیی بن خالد برمکی کنار او و فضل بن یحیی مشغول شکار بود. هنگامی که هارون وی را صدا می‌زند که نامه را بخواند، پدرش او را مورد خطاب قرار می‌دهد که از رعیت غافل مباش و وقت خود را صرف شکار مکن! او چنین می‌سراید:

واصبری علی فقد لقاء الحبيب	أنصب نهراً في طلاب العلي
و استحرت فيه وجوه العيوب	حتى إذا الليل بدا مقبلاً
فإنما الليل نهاراً الأريب	فبادر الليل بما تشتهي
يستقبل الليل بأمر عجيب	كم من فتى تحسبه ناسطاً
فبات في لهو و عيش خضيب	ألقي عليه الليل أستاره
يسعى بها كل عدو رقيب	ولذة الأحمق مكشوفة

(مسعودی، ۲۰۰۵: ج ۳، ص ۳۴۸)

روز را در فکر بزرگی و خدمت به بزرگان صرف کن و شب‌هنگام که چهره‌ها پنهان می‌شود، هر کاری می‌توانی انجام دهی، چرا که خداوند می‌فرماید: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى...»؛ شب، هنگامی که جهان را می‌پوشاند و پرده سیاهی خود را بر روز رها می‌کند، گروهی از انسان‌ها دست به خلاف می‌زنند و در عیش و طرب به سر می‌برند. بنابراین، بسیاری از انسان‌هایی که خود را عابد می‌دانند، وقتی شب فرا می‌رسد، آن کار خلاف را انجام می‌دهند و لذت احمق آشکار است که تلاش برای نقشه کشیدن برای رقیب است.

در این مورد، حافظ در غزل دلنشین خود دقیقاً همین مضمون را اقتباس کرده است:

سر و دستار نداند که کدام اندازد	ای خوشا حال آن مست که در پای حریف
پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد	زاهد خام که انکار می و جام کند
دل چون آینه در رنگ ظلام اندازد	روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب
 باده با محتسب شهر ننوشی زنه‌ار
 گرد خرگاه افق پرده شام اندازد
 بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد
 (حافظ، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۶۳۶)

خوشا به حال مستی که در مجلس باده‌خواری چنان مست شود که نداند سر خود را در پای هم‌پیماله بیندازد یا دستار خود را، و زاهد نازموده که شراب را منع کند، اگر به شراب خام بنگرد، آزموده و هشیار خواهد شد. روز را در کسب فضیلت سپری کن؛ زیرا شراب خوردن در روز، دل آدمی را که مانند آئینه صاف است، در زنگار تاریکی اندازد، و هنگام نوشیدن که نور صبحگاهی از آن می‌تابد، زمانی است که شب، پرده شام به دور افق بکشد.

با محتسب شهر شراب مخور، زیرا شرابت را می‌نوشد و جام تو را می‌شکند.

سعدی نیز چنین مفهومی را در شعرش بیان کرده است:

با محتسب شهر بگویند که زنه‌ار
 در مجلس ماسنگ مینداز که جام است
 یعنی محتسب نمی‌تواند دوست تو باشد.

حس‌شناسی حافظ و تضمین وی از دیگر شعرا

حافظ در مورد حس‌شناسی با مولانا هم‌عقیده است که می‌فرماید: اصولاً مفاهیم و معانی و اصول حقیقت‌جویی را باید از طریق حس باطنی جست‌وجو کرد و از ظاهر و حس ظاهری نمی‌توان به عرفان واقعی پی برد؛ و از این‌رو در این مورد با استنباط از مفاهیم قرآنی و مثنوی چنین گوید:

دیدن روی تو را دیده جان بین باید
 وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

(همان، غزل ۳۹)

یعنی برای دیدن روی تو چشمی لازم است که توانایی دیدن جان را داشته باشد و چشم من که تنها جهان محسوس را می‌بیند، لایق این مقام نیست.

اصولاً در فلسفه قدیم، عالم را به ماده و معنی یا محسوس و مجرد قسمت کرده‌اند.

جهان، نماد عالم مادی است و جان و روح، غالباً در یک معنی می‌آیند و نماد عالم معنی‌اند؛ و معبود عرفانی را چنان‌که افلاطون نیز روح بزرگ جهان گفته است، روح و جان جهان می‌پنداشتند و جهان را به‌مثابه جسم هستی و خدا را روح یا جان آن تصور می‌کردند. در این بیت، جان به‌عنوان عنصر معنوی در برابر جهان به‌مثابه عالم مادی و محسوس قرار گرفته است و شاعر می‌گوید چشم سر که از عناصر مادی تشکیل یافته است، فقط می‌تواند جهان مادی را ببیند، و برای دیدن پدیده‌های عالم معنی، چشم دیگری لازم است که آن بصیرت طبعاً با گذشتن مراحل خاصی از سیر و سلوک به‌دست می‌آید؛ بنابراین، به معشوق می‌گوید برای دیدن تو بصیرت خاصی لازم است و چشم جهان‌بین انسان که تنها محسوسات را تمیز می‌دهد، در چنین مقام و مرتبه‌ای نیست. همین مضمون را مولانا چنین بیان می‌کند:

چشم حسّ اسب است و نور حق سوار	بی سواره اسب، خودناید به‌کار
نور حس را نور حق تزیین بود	معنی نور علی نور، این بود
حسّ دنیا، نردبان این جهان	حسّ دینی نردبان آسمان

(مولانا جلال‌الدین، ۱۳۷۱: دفتر اول، بیت ۷۰۴)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

صحتّ این حسّ بجوید از طیب	صحتّ آن حسّ بجوید از حیب
نور حسی می‌کشد سوی تری	نور حش می‌برد سوی علی

(همان، بیت ۱۲۹۰)

بشاربن برد — شاعر قرن دوم — نیز این مضمون را در شکلی دیگر بیان می‌کند:

قالوا: عشقنا و أنت أعمی	ظیباً کحیل الطرف ألی
من این أرسل للفقوا	دو أنت لم تنظره سهما
فأجبت: أنى موسوی	العشق إنصاتا و فهما

(الصفدی، ۱۹۱۱م: ۲۵۵؛ عمر فروخ، ۱۹۷۹م: ج ۳، ص ۷۹۳)

حافظ در غزل خود درباره حواس ظاهری و باطنی، از کلام خداوند در قرآن کریم و

از ابی‌العلاء معری — شاعر قرن سوم هجری — این مفهوم را اقتباس می‌کند که خداوند می‌فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. (انعام/۱۰۴)

استدلال چنین است که خداوند با حس ظاهری و چشم حسی رؤیت نمی‌شود مگر در روز قیامت که مؤمنان و پاکان می‌بینند ولی در این جهان با حس باطنی درک می‌شود. ابوالعلاء معری — شاعر قرن سوم هجری — قبل از حافظ — شاعر نامدار ایران — چنین سروده است:

رَأَوْكَ بِالْعَيْنِ فَاسْتَوَتْهُمْ ظَنُّنُّ و لَمْ يَرَوْكَ بِفِكْرِ صَادِقِ الْخَبِيرِ
وَالنَّجْمُ تَسْتَصْغِرُ الْأَبْصَارُ صَوْرَتَهُ وَالذَّنْبُ لِلطَّرْفِ لَاللَّجْمِ فِي الصَّغِيرِ
وَالْمَرْءُ مَا لَمْ تَفِدْ نَفْعاً إِقَامَتَهُ غَمُّ حَمَى الشَّمْسِ لَمْ يَمْطُرْ وَ لَمْ يَسِرِ

(المعری، ۲۰۰۴. م: ۹۰)

تو را با چشم دیدند و از این رو بدگمانی‌ها آنها را از راه به‌در برد، اما تو را با دیده‌ای که گزارش آن درست است، ندیدند و دید ظاهربین، ستارگان را کوچک می‌بیند، در صورتی که این خرده‌بینی از دیده است نه از ستاره‌ها؛ بنابراین، دیدن ستاره‌ها و مخلوقات محبوب دیدگانی می‌خواهد که به‌همراه بصیرت باشد نه بصر، و آدمی اگر در این جهان سودی نداشته باشد، باید نابود شود آن‌گونه که ابری آفتاب را بپوشاند و باریدنی در آن نباشد.

مخفی بودن و پنهان نگه داشتن معایب و زشتی‌ها

حافظ (علیه‌الرحمه) با توجه به توان خاص خود درباره اشعار اخلاقی، یکی دیگر از مضامین مهم درباره خداوند و پنهان ساختن معایب توسط او را در لابه‌لای غزلیات خود آشکار می‌سازد که این مضمون را نیز از دیگر شعرای عرب قبل از خود استنباط کرده است:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

(حافظ، ۱۳۶۷: غزل ۸۱)

این بیت از مضمون قرآنی و دیگر شعرای عرب اقتباس و تضمین شده است که خداوند

می‌فرماید:

... وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى... (انعام/۱۶۵)
... هیچ نفسی بار گناه دیگری را بردوش نکشد که بازگشت همه به سوی خداوند است...
و حافظ در ادامه سروده خود، چنین می‌فرماید:

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را کوش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
نامیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو چه دانی که پس پرده که خوب است که زشت
(حافظ، ۱۳۶۷: ۳۶۸)

از لطف خداوند که از روز ازل باقی و برقرار بوده است، مرا مأیوس مکن! تو چه می‌دانی
که پشت پرده غیب چه کسی مقبول و چه کسی مطرود است؟

و همین مفهوم را ابن‌رومی^(۳)، در یکی از سروده‌های خود آورده است:

تتازعنی رغبٌ و رهبٌ کلاهما
فقدمتُ رجلاً رغبةً فی رغبیةٍ
أخافُ علی نفسی و أرجو مغازها
ألا من یرینی غایتی قبل مذهبی
قوی و أعیانی اطلاع المغایبِ
و أخزتُ رجلاً رهبةً للمعاطبِ
و استارُ غیب الله دون العواقبِ
و من این والغایات بعد المذاهبِ

(ابن‌الرومی، ۱۹۹۸: ج ۱، ص ۲۹۴)

دو چیز مرا به تردید می‌اندازد: یکی خوشی در به‌دست‌آوردن ثواب و دیگری ترس از
مجازات که میان آنها عاجز و ناتوانم، و نمی‌دانم که سرنوشت چیست و بدین سبب با
تردید قدمی به‌پیش گذاشتم و قدمی به عقب برداشتم، و در این مورد تلاش می‌کنم که
خود را نجات دهم، و خداوند خود علام‌الغیوب است، و کسی از سرنوشت خود خبری
ندارد.

این همان مفهوم و مضمونی است که حافظ از ابن‌رومی برداشت کرده؛ و همین اندیشه
از آیات قرآنی اقتباس شده است که خداوند می‌فرماید: «...أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ». (توبه/۸۰)

بهره‌گیری از لغات و اصطلاحات عربی در شعر

حافظ، همانند سعدی و دیگر شعرای به‌نام ایران، در بهره‌گیری از لغات و اصطلاحات عربی تسلط کاملی داشت؛ آن‌چنان‌که بسیاری از لغات عربی را به‌صورت مفرد یا نیم‌بیت و یا بیت کامل در میان غزل‌های خود دارد و بیت زیر از این موارد است که با اندک تصرف از مضامین شعر متنبی^(۴) — شاعر قرن سوم هجری — سروده شده است:

پیمان‌شکن هرآینه گردد شکسته‌حال إِنَّ الْعَهْدَ عِنْدَ مَلِيكِ النَّهْيِ ذِمٌّ

(حافظ، ۱۳۶۷: ج ۳، غزل ۳۳۸)

یعنی آن‌که پیمان خود را می‌شکند، یقیناً حال پریشانی خواهد داشت، و پیمان‌ها نزد خردمندان ضمانت‌آورند، و خردمند هنگامی که پیمانی بست، ضامن برآوردن آن است («نهی» به‌معنی عقل، و «ذِمٌّ» به‌معنی ضمان و پیمان است).

علامه قزوینی نیز بر این باور است که حافظ بیت خود را از مفهوم قصیده متنبی با مطلع زیر تضمین کرده است:

واحرّ قلباه فیمن قلبه شَبِمْ و من بجسمی و حالی عنده سَقَمٌ

و بنینا لورعیتم ذاک معرفةً إِنَّ الْمَعَارِفَ فِي أَهْلِ النَّهْيِ ذِمٌّ

(متنبی، ۱۹۹۷: ج ۳، ص ۳۹۲)

میان ما شناختی است که اگر آن را دانسته باشی، حتماً پایبند آن خواهی بود، و اگر عشق میان ما نیست، معرفت و شناخت هست؛ و صاحبان عقل حتماً به آن توجه دارند، و معارف نزد آنان پیمان است که هرگز آن را از بین نمی‌برند، و میان ما معرفت و شناخت وجود دارد که حتماً به آن پایبند هستید.

ذکر معشوق

حافظ بارها و بارها با تضمین از شعر عرب و ملمعات زیبای خود، از معشوق به عنوان‌های مختلف یاد می‌کند. از جمله شعرای عرب که وی توجه خاص به آنها داشت، شریف رضی^(۵) و بوصیری^(۶) هستند. حافظ در غزلی زیبا چنین می‌فرماید:

کتبت قصة شوقی و مدمعی باکی بیا که بی‌تو به جان آمدم ز غمناکی

بسا که گفته‌ام از شوق بادو دیده خویش آیا منازل سلمی فاین سلماک

(حافظ، ۱۳۶۷: غزل ۴۵۵)

قصه عشق خود را در حالی نوشتم که چشمم گریان بود. بیا که بی وجود تو از غم و اندوه بی نهایت به حال بی قراری افتاده‌ام و همیشه به چشمانم گفته‌ام ای منزلگاه سلمی! سلمای شما کجاست (و «سلمی» کنایه از «معشوق» است).

و این غزل، تضمینی از ابیات و سروده‌های شریف رضی است که گوید:

أیا منازل سلمی آین سلماک من أجلها إذ بکیناها بکیناک
الماء عندک مبدول لشاربه و لیس یرویک إلا مدمعی الباک
هامت بک العین لم تتبع سواک هوئ من أعلم العین أن القلب یهواک

(ناصری، ۱۹۹۱: م. ۱۹۴)

بوصیری نیز همین مضمون را در قصیده برده خود دارد؛ که احتمال دارد حافظ از وی اقتباس کرده و متأثر از اشعار وی سروده است:

أمن تذر حیران بذی سلم مزجت دمعاً جری من مقله بدم

(البوصیری، ۲۰۰۲: ص ۴۲۰)

هنگامی که همسایگانی را که در حجاز زندگی می‌کردند، به یاد می‌آورم، برای آنان گریه و زاری سر می‌دهم و این نشانه عزت و بزرگی است که آدمی خون گریه کند.

نتیجه‌گیری

می‌توان گفت حافظ — شاعر شیرین سخن ایران زمین — جزو سرآمدترین شعرای پارسی‌گوی قرن هشتم هـ. است. وی به سال ۷۲۷ هـ. در شیراز به دنیا آمد و در همان قرن هشتم (سال ۷۹۲ هـ.) زندگی را بدرود گفت. خود می‌فرماید:

به سال باء و صاد و ذال أبجد ز روز هجرت میمون أحمد
به سوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس‌الدین محمد
به خاک پاک او چون برگذشتم نگه کردم صفا و نور مرقد

(صفا، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۱۶۰۴)

غزل حافظ، مظهر لطیف‌ترین اندیشه‌های عرفانی است. وی سبک عراقی را در غزل خود به‌اوج کمال رسانده و تمامی صنایع بدیعی و بیانی — از استعاره و تشبیه و ایهام و تناسب — را به حد کمال به‌کار برده است. حافظ با توجه به آگاهی از زبان عربی، بارها قرآن را حفظ کرد و به این لقب شهرت یافت. او خود می‌فرماید:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش
حافظ دائماً به تجسس در فنون عرب و دیوان‌های آنها مشغول بود (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۰: ۱۲) و این خود یکی از نشانه‌های ادبیات تطبیقی و سنجشی است که در دو زبان فارسی و عربی انجام شده است. می‌توان گفت که هر دو زبان در حال دادوستد هستند، و آن‌گونه که فارسیات ابونواس و فارسیات ابی‌العلاء معری مطرح است، ملمعات سعدی و حافظ نیز در اوج شهرت و معروفیت قرار دارند که نمونه‌ای از آنها در این مقاله و جستار بررسی شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن‌العمید: ابوالفضل محمدبن‌العمید کاتب خراسانی (۳۵۹ هـ.). پدرش صاحب ترسل بود و با دو عنوان شهرت داشت. وی به وزارت رکن‌الدوله درآمد و در نجوم و فلسفه ید طولایی داشت. در ادب و ترسل، کمتر کسی به پای او می‌رسید؛ و صاحب‌بن‌عباد از پیروان وی بود. از تألیفات او، *دیوان‌الرسائل‌والمذهب فی‌البلاغات* است. وی زمانی در زندان بود و در حبس درگذشت. (معین، ۱۳۷۱: ج ۵، ص ۸۶)
۲. ابوالفتح بستی، شاعر قرن سوم و چهارم و منسوب به بُست — یکی از شهرهای افغانستان — است. وی معلم کودکان آن منطقه و نویسنده و شاعر بزرگی بود که در خدمت غزنویان روزگار سپری می‌کرد، و در بخارا وفات یافت. از مشهورترین قصاید وی، «زیاده‌المراء» یا «زیاده‌خواهی انسان» — قصیده‌ای حکمت‌آمیز و اخلاقی — است که مطلع آن چنین است:

زیاده‌المراء فی دنیاہ نقصانُ
و ربحه غیر محض‌الخير خسرانُ
أحسن‌إلی‌الناس تستعبد قلوبهم
فطالماستعبد‌الانسانَ إحسانُ

(عمر فروخ، ۱۹۷۹م: ج ۳، ص ۴۹)

۳. ابن‌رومی، شاعر قرن سوم هجری، از پدری رومی و مادری ایرانی به‌دنیا آمد. او همیشه به‌دلیل زبان تندش غریب و گمنام بود و در هر کاری تردید داشت و دیگران او را تحقیر می‌کردند. در اشعار فارسی تأثیرگذار بود و اغراض شعری بسیاری دارد؛ از جمله مرثیه و وصف و مدح و غزل. (شیخو، ۱۹۸۶م: ج ۳، ص ۱۲۵)
۴. متنی — شاعر قرن سوم هجری — به این دلیل شهرت یافت که گویند وی ادعای پیامبری کرده بود. او شاعری

است که اکثر علوم زمان خود را می‌دانست و مداح سیف‌الدوله و کافور بود. وی شاعری خودخواه و متکبر بود؛ بسیاری از اغراض شعری را سروده و به کار برده و بسیاری از شعرای ایران‌زمین از مضامین و مفاهیم وی تضمین کرده‌اند، از جمله سعدی و حافظ و منوچهری و عنصری.

۵. شریف رضی در سال ۳۵۹ هـ. در بغداد متولد شد و در سن پانزده‌سالگی سرودن شعر را آغاز کرد. به «امید بویه» شهرت یافت؛ هرگز از کسی صلح دریافت نکرد؛ به تمامی علوم مسلط بود و در سال ۴۰۶ هـ. زندگی را بدرود گفت. شعر حماسی و مرثیه‌سرایی و غزل وی معروف است و در بسیاری از اشعار از مضامین قرآنی استفاده کرده است. (عمر فروخ، ۱۹۷۹ م: ج ۳، ص ۶۰)

۶. بوصیری با نام «محمد» شهرت داشت و «بوصیری» لقب او بود. وی در سال ۶۰۸ هـ. به دنیا آمد و در سال ۶۹۸ هـ. از دنیا رفت؛ بسیار فقیر بود و در زندگی سختی بسیار کشید؛ فرزندان زیادی داشت و اشعار بسیاری سرود که مشهورترین آنها، قصیده «برده» برای پیامبر گرامی (ص) است. (البوصیری، ۲۰۰۲ م: ۱۱)

کتابنامه

قرآن کریم،

- ابن الرومی. ۱۹۹۸ م. دیوان. شرح مجید طراد. بیروت: دارالجلیل.
- ابوتمام. ۱۹۸۱ م. دیوان. به تصحیح ایلیا الحاوی. بیروت: دارالکتاب.
- البوصیری. ۲۰۰۲ م. دیوان. به تصحیح محمد التونجی. بیروت: دارالجلیل.
- حافظ. ۱۳۶۷. دیوان. به تصحیح حسینعلی هروی. چاپ کتیبه.
- . ۱۳۷۷. دیوان. به تصحیح محمد قزوینی. چاپ سیزدهم. نشر طلوع.
- خطیب‌رهبر، خلیل. ۱۳۷۰. دیوان غزلیات. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خطیبی، حسین. ۱۳۷۵. فن نشر در ادب فارسی. چاپ ممتاز.
- شیخو، لوئیس. ۱۹۸۶ م. المجانی الحدیثه. به تصحیح فؤاد افرام البستانی. دارالمشرق.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۲. تاریخ ادبیات در ایران. چاپ نهم. انتشارات فردوس.
- الصفدی، صلاح‌الدین. ۱۹۱۱ م. نکت‌الهمیان فی نکت‌العمیان. لبنان.
- عمر فروخ. ۱۹۷۹ م. تاریخ ادب‌العرب. بیروت: دارالعلم للملأیین.
- عنصری. ۱۳۶۳. دیوان. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. انتشارات زوار.
- المتنبی. ۱۹۹۷ م. دیوان. به تصحیح ابوالبقاء‌العکبری. بیروت: دارالکتب‌العلمیه.
- المسعودی، ابی‌الحسن. ۲۰۰۵ م. مروج‌الذهب. دارالمعرفه.
- المعری، ابی‌العلاء. ۲۰۰۴ م. دیوان سقط‌النزد. بیروت: دارالفکر‌العربی.
- معین، محمد. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- منوچهری. ۱۳۷۰. دیوان. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. انتشارات زوار.
- مولانا جلال الدین. ۱۳۷۱. مثنوی معنوی. به تصحیح محمد استعلامی. انتشارات زوار.
- ناصر خسرو. ۱۳۵۳. دیوان. به تصحیح مینوی و محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ناصریف، امیل. ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵. الموسع فی الحب والغزل. لبنان - طرابلس.
- یغمایی، حبیب. ۱۳۵۸. محیط ادب (مجموعه سی گفتار).

Archive of SID